

پیامبر ص - در مدینه " نقطه عطفی در بالندگی دعوت اسلامی "
ترجمه و اقتباس : علی حُجّتی کرمانی

فهرست

[پیامبر اکرم - ص - در مدینه](#)

[امضای معاهده ای میان پیغمبر - ص - و یهود](#)

[مؤاخات \(پیمان برادری\) میان مهاجران و انصار](#)

[مشکلات رسول خدا - ص - در مدینه](#)

[یهود و آغاز دشمنی با اسلام](#)

[تغییر قبله](#)

[فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان](#)

[ابلاغ سوره برائت در سال نهم هجری](#)

[گروشی عمومی به اسلام](#)

[پیامبر - ص - در سوگ ابراهیم](#)

[پی نوشتها](#)

پیامبر اکرم - ص - در مدینه

هجرت پیغمبر اسلام - ص - از مکه به مدینه، سرفصل بزرگی در بالندگی دعوت اسلامی و نقطه عطف برجسته ای در تاریخ اسلام محسوب می شود. اگر اسلام طی گذشت سیزده سال در مکه (که سه سال از این مدت هم به صورت مخفیانه سپری شده)، بیشتر در صدد جذب پیروان و منازعات فکری با سران مشرکان بود، اینک با ورود پیامبر - ص - و اصحابش به مدینه پایه حکومتی گذارده می شود که سایه پهنای آن قرار بود بر سر تمام جهانیان افکنده شود و چونان درختی بار آور، همگان از میوه های طیبیه و خوشاب آن بهره مند شوند .

در این حرکت چند نکته می تواند نظر ما را به خود معطوف سازد :

- 1- هجرت پیامبر - ص - ، انگیزه ها و کیفیت هجرت .
- 2- واکنش مشرکان .
- 3- اقدامات اولیه پیامبر - ص - در مدینه به منظور پی ریزی دولت کریمه اسلامی .
- 4- موضعگیریهای اصحاب ادیان در مدینه .
- 5- تغییر قبله .
- 6- فراخوانی سران و امیران بلاد مجاور به اسلام .

7- ابلاغ سوره برائت در مراسم حج .

8- پذیرش آیین اسلام از طرف قبایل و طوایف .

فشارها و ناملامتی های طاقت فرسا و روزافزون مشرکان بر شخص پیامبر - ص - و پیروان آن حضرت اقتضا می کرد تا رهبر اسلام در پی یافتن فضایی آزاد برای طرح دعوت خود و تحقق بخشیدن به آرمانهای والای آن باشد؛ فضایی که به دور از سمپاشیهای مخالفانش باشد و خود و یارانش بتوانند آزادانه به فرمانهای خدا و پیامبر خویش عمل کنند و آرمانهای قرآنی را که به هدف ارتقای انسانیت بر آنها نازل شده بود، جامه تحقق ببوشانند .

پیامبر - ص - پیش از هجرت به مدینه، گروهی از یارانش را به سوی حبشه روانه کرده بود و آنها علی رغب تلاشهای قریش توانسته بودند دل نجاشی را به دین خود متمایل سازند و در پناه حمایت او در آن دیار و در میان ترسا کیشان اقامت گزینند و به آداب مسلمانی عمل کنند .

و اینک پیامبر - ص - در انتظار فرمان وحی بود تا خود نیز دست به هجرت بزند. از دیگر سو مشرکان نیز که خود متوجه گسترش آیین اسلام در شبه جزیره و بالا گرفتن ستاره بخت این آیین بودند، درصدد یافتن راهی برآمدند تا با از میان بردن مرد شماره یک این دین؛ یعنی پیامبر - ص - برای همیشه کار اسلام و پیروان آن را یکسره سازند .

سرانجام در روز پنجشنبه ۲۷ صفر سال ۶۲۲ میلادی، سران و اشراف قریش در «دارالندوه» برای اتخاذ تصمیمی واحد در این خصوص، گرد آمدند. هر یک از حاضران تدبیری اندیشیده بود. برخی حبس و غل و زنجیر را برای آن حضرت پیشنهاد می کردند و گروهی دیگر اصرار میورزیدند که به نحوی پیامبر - ص - را از دیار خود بیرون کنند و با این کار آفت و یکپارچگی سابق خود را بازگردانند و دیگر این که پیامبر - ص - در پایگاه جدید خویش چه می کند کاری نداشته باشند !

اما این آرا و نظایر آنها نمی توانست برای مشرکان زخم خورده، رضایتبخش باشد و پیشنهاد بهتر به نام «ابوالحکم» (ابوجهل) به ثبت رسید که گفت: «به نظر من باید از هر قبیله دلاوری جوان را برگزید و وی را شمشیری برآن داد تا همگان ضربتی بر محمد - ص - وارد کنند و او را از پای درآورند و بدینسان مسؤولیت خون او بر گردن تمام قبایل افتد تا بنی عبدمناف هم امکان نیابند با همه قوم خویش به رویارویی بپردازند و کین محمد - ص - را بستانند .

پیشنهاد ابوجهل مورد قبول حاضران واقع می شود و متعاقب آن قریش دست به کار اجرای توطئه خویش می شوند. از طرفی پیامبر - ص - نیز از طریق وحی از توطئه مشرکان آگهی می یابد و فرمان هجرت به او داده می شود. جبرئیل او را می فرماید که امشب در بستر نخواب. رسول خدا - ص - نیز به علی - ع - می فرماید که تو امشب در بستر من بخواب و بُرد مرا به خود بپیچ. آنگاه به وی اطمینان می دهد که از جانب مشرکان به او آسیبی نمی رسد .

پیامبر - ص - پس از تعیین امیرالمؤمنین - ع - برای این فداکاری بزرگ، آماده هجرت می شود. بنابر آنچه ابن هشام در سیره خود آورده، آن حضرت مشتی خاک برمی گیرد و در هوا می پراکند و آیات ۱ تا ۹ سوره یس را تلاوت می کند^(۱) و بدین معجزه خود را از چشم مشرکان نهفته می دارد .

به این ترتیب یکی از شکوهمندترین مقاطع تاریخ اسلام رقم می خورد. و با یاری خداوند و تدبیر پیامبر - ص - ، اسلام فضایی گسترده تر و آماده تر برای رشد و بالندگی خود می یابد .

به نوشته تواریخ، پیامبر - ص - هجرت خود را با ابوبکر آغاز می کند. علاوه بر ابوبکر شخصی به نام «عبدالله بن ارقط»، به عنوان راهنما، آن حضرت را همراهی می کرد .

يکي ديگر از عواملی که موجب شد تا پیامبر - ص - ، علي - ع - را از پس خویش در مکه بگذارد و خود ر هسپار مدینه شود این بود که امانات مردم نزد آن حضرت بود و پیامبر - ص - وظیفه خود می دید که امانتهای مردم را به آنها بازگرداند. از این رو علي - ع - را فرمان داد تا در مکه بماند و امانات مردم را تحویل صاحبانشان دهد و سپس خود به همراه تنی چند از اعضای خانواده خود و پیامبر - ص - به آنها ملحق شود .

از دیگر سو، مشرکان که با شمشیرهای آخته، خانه پیامبر را تحت محاصره خویش درآورده بودند، فرصت را غنیمت شمرده دست به حمله زدند، اما در کمال تعجب علي - ع - را در بستر آن حضرت دیدند و تازه پی بردند که پیغمبر - ص - بطرزی معجزه آسا از چنگ آنها جان سالم به در برده است. لذا اقدام به بازپرسی از علي - ع - کردند و آن حضرت نیز با مقاومت در برابر آنها پرسشهایشان را بی پاسخ گذاشت !

پیغمبر و همراهانش نخست در غاری در کوه ثور (کوهی که در جنوب مکه واقع است) مأوا گزیدند. ابوبکر نیز به عبدالله پسرش فرمان داده بود که گوش به سخنان مردم دهد و اخبار مکه را هر شب به آگاهی آنها برساند. همچنین اسما دختر ابوبکر نیز شبانه برای آنها آب و غذا می برد .

اقامت در غار ثور، سه شب و سه روز به درازا انجامید. و صبح روز چهارم اول ربیع الأول سال یکم هجری، آنها از غار به قصد عزیمت به مدینه بیرون آمدند. بنابر قول اسما کسی نمی دانست که آن حضرت و همراهانش روی به کجا دارند؟ قریش که از هجرت پیامبر - ص - مطلع شده و جستجوهای اولیه آنها بی ثمر واقع شده بود، صد شتر جایزه برای کسی که پیامبر را بیابد، تعیین کرد .

پیامبر - ص - و همراهانش به راهنمایی «عبدالله بن ارقط» با عبور از وادیها و بادیه ها، در روز دوشنبه هشتم ربیع الأول - علي الأصح - ظهر هنگام به قبا رسیدند .

از طرفی مردم مدینه که خیر هجرت پیامبر اکرم - ص - را دریافت کرده بودند، هر روز پس از اقامه نماز صبح از خانه های خود به سمت بیرون شهر خارج می شدند و انتظار قدوم مبارک آن حضرت را می کشیدند و چون گرما شدت می یافت به خانه های خود برمی گشتند .

رسول خدا - ص - در قبا اتراق کرد و روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الأول سال نخست هجری عزم حرکت به مدینه فرمود. از مهم ترین وقایع دوران اقامت پیغمبر - ص - در قبا، یکی ساختن اولین مسجد در اسلام در آن ناحیه و دیگری اقامه نخستین نماز جمعه در آنجا بوده است .

طبری، مدت اقامت پیامبر - ص - را در قبا ۱۴ روز می داند. و درباره مسجد قبا گوید: این مسجد نخستین مسجدی است که در اسلام بنا شد⁽²⁾. خطبه ای که پیغمبر - ص - در اولین نماز جمعه اسلام ایراد فرموده چنین بوده است :

«خدا را سپاس می گزارم و او را می ستایم و از او مدد می جویم و از او آمرزش می طلبم و هدایت را خواستارم، و به او ایمان می آورم و ناسپاسی اش نمی کنم و با آنان که ناسپاسی اش کنند ستیز میورزم .

یکتایی و بی انبازی خدا را شهادت می دهم و اقرار به بندگی و رسالت محمد - ص - دارم؛ کسی که خداوند او را با هدایت و نور وحی و موعظت در زمانی که پیامبر نبود و دانش کاستی گرفت و مردم به گمراهی اسیر آمدند و به قیامت نزدیک شدند و با مرگ همنفس گشتند، به رسالت برگزید .

و هر که خدا و پیغمبرش را فرمان برد، ره یافته و آن که او را نافرمانی کند روی از حق برتافته و در گمراهی، برون از حد تاخته .

شما را به تقوای خدا سفارش می کنم که این بهترین سفارش مسلمانی به یک مسلمان دیگر است؛ بر این که او را به آخرت اندیشی ترغیب کند و به تقوای خدا فرمانش دهد. پس برحذر باشید از آنچه خدا شما را از خودش برحذر داشته، و برتر از این هیچ نصیحتی و بالاتر از این هیچ موعظتی نیست، و هشدارید که تقوای خدا خشم خدا را جلوگیری می شود و از عقوبت او در امان می دارد، و تقوای خدا صورتها را نورانی و سپید می کند و خدا را خشنود می دارد و منزلت شما را می افزایش دهد.»

چنانکه گفته شد پیامبر - ص - پگاه روز جمعه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نخست هجری از قبا به مدینه رفت .

یکی از دل انگیزترین گوشه های حرکت هجرت به مدینه، کیفیت انتخاب مسکن آن حضرت در آن دیار است. نوشته اند که چون آن حضرت به همراه یارانش وارد مدینه شد، سران طایفه «بنی سالم بن عوف» به استقبال آن حضرت شتافته عرضه داشتند: پیش ما بمان که ما با افراد و سلاح خود از حمایت شما فروگذار نمی کنیم. لیکن پیامبر به آنها فرمود: راه شتر را باز گذارید که او خود مأمور به انتخاب است (خلوا سبیلها فاتها مأمورۃ)

از هر محله که عبور می کرد، اشراف و بزرگان آن محله همین تقاضا را از وی می کردند و هر یک سعی داشتند تا پیامبر - ص - را در بین خود مأوا دهند و این افتخار بزرگ را نصیب خود سازند، اما پیغمبر - ص - به همه همان جواب نخست را تکرار می کند .

مردم با شوق و التهاب منتظر بودند که شتر در کجا زانو به زمین می نهد. سینه ها می تپید و چشم ها در چشمخانه قرار نداشت ... عاقبت شتر در زمینی متعلق به دو پسر بچه یتیم از «بنی مالک بن النجار» که تحت قیمومیت «معاذ بن عفر» بودند، زانو بر زمین نهاد .

اما شتر باز برخاست و چند گامی رفت و مجدداً به همان جا برگشت و زانو بر زمین زده بدین سان هجرت پیامبر - ص - علی رغم میل کافران و مشرکان، با توفیق تمام به انجام رسید و از آن تاریخ شهر یثرب را «مدینه النبی» و بعدها «مدینه» خواندند .

پس از آن که شتر منزلگاه پیامبر را مشخص کرد، «ابوایوب انصاری»، بار سفر رسول خدا - ص - را به خانه خویش برد و پیامبر هم به باروبنه خویش ملحق گردید و در خانه «ابوایوب» مأوا گزید. گویند آن حضرت، از صاحبان آن زمین جويا شد و «معاذ بن عفر» پاسخ داد: این زمین از آن سهل و سهیل پسران عمرو هستند که تحت سرپرستی من به سر می برند و من می توانم رضایت آنها را جلب کرده، زمین را از آنها بستانم تا شما مسجد خود را بسازید .

پیامبر - ص - با اندک اثاث زندگی خویش، در طبقه تحتانی خانه ابوایوب سکونت داشت تا روزی که مسجد و خانه های زنانش آماده گردید. ابوایوب از این که رسول خدا - ص - در طبقه پایین و خودش در طبقه بالا زندگی می کرد، ناراحت بود لذا به حضرت پیشنهاد کرد که طبقه بالا را برای سکونت خویش بگیرد اما پیامبر - ص - با فروتنی و تواضع به او فرمود: «برای ما و میهمانان ما همین راحت تر است که در طبقه پایین ساکن باشیم.»

ساخت مسجد نبوی با شور و اشتیاق مسلمانان آغاز گردید. حضرت نیز همراه و همدوش اصحاب خود به آنها کمک می کرد. اصحاب همچنین برای دادن روحیه به یکدیگر و ایجاد فضایی صمیمی تر سرودها و اشعاری می خواندند؛ یکی از آنها می سرود :

لئن قعدنا والنبيّ يعملُ لذاک منّا العملُ المضلُّ

«اگر ما بنشینیم در حالی که پیغمبر - ص - کار می کند، کار ما بسی گمراهانه خواهد بود.»

همچنین باهم می سرودند :

لا عیش الا عیش الآخرة اللهم ارحم الانصار والمهاجرة

«زندگی ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! انصار و مهاجران را رحمت فرما.»

ورسول خدا - ص - نیز در پاسخ این بیت سرود :

لا عیش الا عیش الآخرة اللهم ارحم المهاجرين والانصار

«زندگی ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا! مهاجران و انصار را رحمت بفرما».

در بحبوحه همین حرکت بود که یکی از تعیین کننده ترین مظاهر و رخدادهاي پیچیده در تاریخ اسلام، به ظهور رسید. برخی از اصحاب در حین ساختن مسجد، «عمار بن یاسر» را با گذاردن خشتهای سنگین بر دوش و دستش گرانبار کرده بودند. عمار که توانش رفته بود، چون به پیامبر - ص - رسید عرضه داشت: «ای پیامبر! مرا کشتند، بیش از آنچه خود می برند بر من بار می کنند».

ام سلمه، همسر پیامبر - ص - گوید: رسول خدا را دیدم که گیسوان افتاده عمار را بدست خویش می افشاند و می گفت:

«وَيَحِ ابْنِ سَمِيَّةٍ، لَيْسُوا بِالَّذِينَ يَقْتُلُونَكَ، إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ».

«افسوس بر پسر سمیه، اینان کسانی نیستند که تو را می کشند بلکه گروه بیدادگر تو را به قتل می رسانند».

صحت پیشگویی پیامبر - ص - چندین سال بعد، در جنگ صفین به اثبات رسید و شهادت او به دست معاویه، حقانیت سپاه امام علی - ع - را بر همه ثابت کرد.

پس از آن که مسجد پیامبر - ص - و خانه های همسرانش مهیا گردید، آن حضرت خانه ابویوب را به قصد رفتن به خانه خویش ترک کرد.

از این پس، تلاشها و کوششهای پیامبر - ص - ویژگی متمایزی به خود گرفت. هر اندازه که آن حضرت در مکه در سر راه دعوت خویش با موانع و عوائق فراوانی روبرو بود، اینجا با میدانی فراخ و امکاناتی مهیا و دلهایی مطیع و گوشهایی شنوا روبرو بود. پیامبر - ص - نیز با عنایت به این فضای تازه، دست به اقداماتی زد که هر کدام در پیشبرد دعوت اسلام نقش بسزایی داشتند. این اقدامات را می توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

- نحوه اذان برای اقامه نماز.

- ایجاد روابط دوستانه میان خود و یهود در مدینه به قصد همزیستی مسالمت آمیز.

- ایجاد روابط دوستانه میان خود و قبایل عرب مجاور با مدینه. حکمت این حرکت دو چیز بود؛ یکی برقراری امنیت برای مسلمانان داخل مدینه و دیگر زمینه سازی برای ورود اسلام در آن قبائل.

- روانه ساختن نمایندگان و سفیرانش به دربارهای شاهان و امیران برای دعوتشان به اسلام. این حرکت ابتکاری پیامبر - ص - را، از نظر عظمت و قدرت تأثیر آن، فقط می توان با بزرگی حرکت هجرت برابر دانست.

- استقبال پیامبر - ص - از وفود (و هیأتهایی) که به خدمتش می رسیدند تا مستقیماً به دست حضرت مسلمان شوند. پیامبر - ص - نیز پس از آن که هر گروهی مسلمان می شدند یک یا تنی چند از قرآء و معلمان اصحاب خود را با آنها روانه می کرد تا آداب آیین تازه و تفسیر برخی آیات قرآن را به آنها بیاموزد.

- انتشار اخبار مربوط به پیامبر - ص - و آیین نو میان مردم.

- غزوات آن حضرت نیز به نوبه خود سهم بسزایی در نشر آیین جدید داشت. در این غزوات، حضرت رسول - ص - مطابق اوامر قرآن به یکدست قرآن و به دست دیگر سلاح برمی گرفت و به رویارویی مخالفان و مشرکان می رفت.

افزون بر آنچه که در بندهای بالا ذکر گردید، برخی امور دیگر نظیر سخنرانیهای آن حضرت و همچنین ایجاد مواخات (برادری) میان مسلمانان، آن هم در مقرّ جدید آن حضرت در نشر و گسترش اسلام بهره شایانی داشت.

بنابر نقل طبري⁽³⁾ خطبه اي که پیامبر - ص - در قبا ایراد فرمود، نخستین خطبه آن حضرت بود، اما اولین سخنرانی پیامبر اکرم - ص - پس از ورود به مدینه، بدین مضمون است :

«اي مردم! براي فردي قیامت خود چیزی پیش فرستید، مي دانید که خداوند شما را در بازار قیامت خواهد خواند و گله بي چوپان شما را فرا مي خواند در حالی که او را هیچ مترجمي نیست و حاجبي نباشد که جلو او را سد کند، سپس پروردگارش بدو فرماید: مگر فرستاده ام به سوي تو نیامد و تو را آگاه نساخت؟ مگر تو را مال و ثروت نداده بودم و بر تو افضال نکرده بودم؟ پس تو براي خود چه کار کردی؟»

آنگاه او به راست و چپ نظر مي اندازد و چیزی نمی بیند، سپس روبروي خود را مي نگرد و غیر دوزخ نمی بیند. بنابر این هر که مي تواند ولو با بخشیدن پاره اي خرما خود را از آتش دوزخ دور بدارد، حتماً دست به کار شود. و هر که نتوانست از گفتن سخني نیک دریغ ندارد که به ازاي هر حسنه ده حسنه همانند آن به شما داده مي شود تا هفتصد برابر. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.»

خطبه دوم پیامبر - ص - در مدینه نیز چنین بوده است :

«حمد و سپاس از آن خداست، او را مي ستایم و از او مدد مي جویم، از بدیهاي خود و کردارهاي زشت به خداوند پناه مي بریم. هر که را خدا هدایت کرد او را گمراه کننده اي نیست و هر که را گمراه فرمود براي او رهنمائي نیست. و به یکتايي خدای بي انباز گواهي مي دهم. بهترین سخن، (آیات) کتاب خدای تبارک و تعالی است. رستگار شد آن که خدا در دلش قرآن را بیاراست و پس از کفر ورزیدنش به نعمت اسلام برخوردارش ساخت و خداوند این قرآن را بر سخن مردم ترجیح داد و برگزید، که قرآن بهترین حدیث و بلیغ ترین است. آنچه خدا دوست دارد، دوست بدارید و از بُن جان به خدا مهر بورزید و از کلام و ذکر خدا ملول نگردید و دستهایتان را از آن دور ندارید .»

بدانید از هر آنچه خداوند مي آفریند فقط قرآن است که برمي گزیندش و خداوند آن را بهترین اعمالش نامیده و آن را از بندگانش برگزیده و سخني نیک است و در آن همه حلال و حرامها براي مردم به شرح آمده است .

پس خدا را بیرستید و به او شرک نورزید و از او پروا کنید، چنانکه او را سزد و با کردار نیک خود، آنچه را که به دهانتان مي گوید جامه راستي بپوشانید و به روح خدا در میان خویش محبت ورزید و بدانید که خداوند خشم مي گیرد اگر پیمانش شکسته گردد. والسلام علیکم.

امضای معاهده اي میان پیغمبر - ص - و یهود

یکی از تدابیر جالب حضرت رسول - ص - در بدو ورود به مدینه، نوشتن معاهده اي میان خود و یهود بود. این اقدام مي تواند بخوبي بیانگر طرز تفکر آن حضرت در خصوص آزادي ادیان و همچنین اصل بزرگ همزیستی مسالمت آمیز باشد.

در این پیمان، که بنا به نقل ابن هشام بسیار طویل است، به نکاتي اشارت رفته و هر دو طرف را ملزم به رعایت آن نموده است؛ از جمله: یهود وظیفه دارند تا زمانی که مؤمنان (مسلمانان) در جنگ هستند هزینه جنگ را بپردازند، یهود دین خود را دارند و مسلمین هم بر آیین خویش هستند و دوستان و متحدانشان نیز در امانند مگر آن که پا از حد خود فراتر نهد و دست به گناه گشاید که در این صورت فقط خود و خانواده اش به دردسر و هلاکت مي افتد

مؤاخات (پیمان برادري) میان مهاجران و انصار

پیغمبر - ص - همزمان با بهبود بخشیدن به موقعیت خود و پیروانش، با پیروان ادیان دیگر، از اصلاحات داخلی در میان پیروان خود نیز غافل نبود و می کوشید در جهت تربیت آنها هم به گونه ای که رنگ جاهلیت را از دست دهند و خوی خدایی را بگیرند، دریغ نوزد.

نوشته اند که پیغمبر میان مهاجران و انصار پیمان برادری برقرار کرد و به آنها فرمود: «به خاطر خدا، دو به دو یکدیگر را برادر گیرید.» آنگاه دست امیر مؤمنان را گرفت و فرمود: «این هم برادر من است.» از کسانی که با یکدیگر بدین روش برادر شدند می توان افراد ذیل را نام برد: حمزه با زید بن حارثه، جعفر بن ابوطالب با معاذ بن جبل (اگر چه جعفر در آن هنگام در حبشه بوده است) ابوبکر با خارجه خزرجی، عمر با عتبای بن مالک خزرجی و ...

مشکلات رسول خدا - ص - در مدینه

پیغمبر در مدینه خود را با سه طایفه روبرو می دید :

نخست: طایفه مهاجران فقیر که برای کسب آزادی و فرار از ظلم و ستم مشرکان، شهر و دیار و مال و ثروت خویش را فدا کرده، پس از هجرت پیامبر - ص - یگان یگان یا بصورت دستجمعی از مکه به مدینه آمده بودند. اغلب اینان در مکه تجارت می کردند و از این رهگذر به ثروت فراوانی دست یافته بودند. قرآن درباره این گروه فرماید: «اللفقراء المهاجرین الذین أخرجوا من دیارهم و أموالهم بیئغون فضلاً من الله و رضواناً و یصلون الله و رسوله أولئک هم الصادقون.»

دوم: افراد دو قبیله اوس و خزرج که پیامبر - ص - را مورد محبت و مهر خود قرار دادند و یا ریش کردند و از نوری که بر آن حضرت فرو فرستاده شده بود، پیروی نمودند. پیشینه اکثر اینان کشاورزی و باغداری بود و جمعیت زیادی از یاران پیامبر - ص - را تشکیل می دادند: خداوند در وصف آنها چنین فرموده است: «والذین تبوءوا الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما أوتوا و یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون.»

سوم: یهودیان مدینه که همواره آتش افروز جنگ و دشمنی میان اوس و خزرج بودند و رسالت محمد - ص - و نیز یاران و پیروان آن حضرت را به ریشخند می گرفتند .

وجود این سه طایفه و عوامل دیگر ایجاب می کرد تا پیغمبر - ص - در اندیشه افکندن طرحی نو و دمیدن روحی تازه در جامعه مدینه باشد. پیغمبر - ص - بدین منظور با امضای معاهده با یهود آنها را به برخورداری از آزادیهای خصوصی و دینی شان مطمئن ساخت و به آنها تفهیم کرد که حمایتشان می کند و در مقابل با آنها شرط کرد که ایشان نیز از وی و آیین و پیروانشان دفاع کنند .

در ارتباط با شکاف طبقاتی در جامعه مدینه و از بین بردن فقر و غنای مفرط نیز با ایجاد پیمان برادری در میان آنها کوشید تا این فاصله را به نحوی از میان بردارد. انصار، چنانکه گفته شد، اهل کشاورزی و باغداری بودند و مهاجران که پیشه غالب آنها تجارت بود به جایی آمده بودند که نه سرمایه ای داشتند و نه کاری جز تجارت بلد بودند. انصار در کمال ایثار و فداکاری، قرار گذاشتند تا زمین های مهاجران را نیز تحت رعایت و کشاورزی بگیرند محصول آن را بطور یکسان و مساوی میان خود تقسیم کنند .

البته تلاش پیامبر - ص - برای رفع این فاصله طبقاتی به همین مورد ختم نمی شود. آن حضرت برخی غنایم را، مثل اموال یهود بنی نضیر، به مهاجران اختصاص داد و فقط سه نفر نیازمند انصاری را در این غنیمت با آنها شریک ساخت و به ایشان فرمود: اگر می خواهید اموال و خانه های خود را با مهاجرین قسمت کنید و با آنها در این غنیمت مشارکت جوید و اگر می خواهید خانه ها و اموالتان از خودتان باشد و چیزی از این غنیمت برای شما تقسیم گردد. انصار پاسخ دادند: ما اموال و خانه های خود را با مهاجران قسمت می کنیم و غنیمت را هم به ایشان می دهیم و در آن با مهاجران مشارکت نمی کنیم .

بدین سان انصار جوانمردی و مروّت را در حق مهاجران به نمایش گذاردند چنانکه خود مهاجران درباره آنها می گفتند. هیچ کس را مثل انصار مدینه ندیدیم، در مواسات با ما بخوبی عمل کردند و اموال خود را به ما

بخشیدند و ما را در پیشه و کار خویش مشارکت دادند تا آنجا که می‌ترسیدیم همه اجر و پاداش خداوند نصیب آنها گردد.

تشریح اذان

یکی دیگر از فرازهای مهم در بدو ورود پیغمبر - ص - به مدینه، تشریح اذان بوده است. داستان از این قرار بود که مردم برای گزاردن نماز در غیر وقت خود پیش پیامبر - ص - می‌آمدند. در اینجا نقل مورخان شیعه و اهل سنت باهم در شرح این حادثه تاریخی تفاوت می‌یابد. بنابر نقل ابن هشام پیغمبر برای رفع مشکل فوق در اندیشه آن بود که مثل یهود از بوق برای آگاهی دادن مردم به وقت نماز و یا مثل مسیحیان از ناقوس استفاده کند. لیکن از این امر منصرف گردید و با یاران خود به مشورت پرداخت. عبدالله بن زید خزرجی خدمت آن حضرت خوابی را که دیده و در آن جملات اذان را از مردی سبزپوش شنیده بود نقل می‌کند. پیامبر - ص - نیز خواب او را رؤیای صادقانه و حق قلمداد کرده به بلال می‌فرماید که همان جملات را به عنوان اذان بگوید. در همین حین عمر بن خطاب هم که در خانه اش عبارت اذان را شنیده، شتابان پیش رسول الله - ص - می‌آید و می‌گوید: من نیز در خواب خود عین این عبارات را شنیده‌ام. پیامبر نیز با شنیدن گفته عمر می‌فرماید: «فله الحمد».

یهود و آغاز دشمنی با اسلام

یهود که شاهد اوج و ترقی روزافزون پیامبر - ص - و اسلام در مدینه شدند، کمر به دشمنی با آن حضرت بستند و به حسدورزی و کینه توزی پرداختند. البته عده‌ای از سران و مردان اوس و خزرج نیز که هنوز بر شرک و بت پرستی خود باقی مانده بودند و از ترس جان تظاهر به مسلمانی می‌کردند با آنها همدستان شدند.

احبار یهود برای آن که پیشوای آیین جدید را با شکست روبرو سازند و شوکت آن حضرت را درهم شکنند و رونقش را به کساد مبدل سازند، پیوسته نیرنگ به کار می‌بردند و حق را با باطل می‌آمیختند تا شاید به مراد خود برسند. نام عده‌ای از اینان به روایت مورخان چنین است: حُیّ بن اخطب، سلام بن مشکم، کنانه بن ربیع، سلام بن ابی الحقیق، کعب بن اشرف، عبدالله بن صوری الاعور که گفته‌اند در حجاز کسی از او به تورات دانتر نبود، رفاعه بن قیس، رافع بن ابی رافع، عبدالله بن سلام و ...

درباره عبدالله بن سلام نوشته‌اند که وی دانشمندی بخرد بود و با کارشکنی‌های همکیشان خود علیه پیامبر - ص - مخالفت می‌کرد. وی گوید: وقتی نام رسول خدا - ص - را شنیدم و اوصافش را دریافتم و اسم و زمانش را که انتظار آن را می‌کشیدم دانستم، بسیار خوشحال و شادمان بودم تا این که پیغمبر به مدینه آمد. وقتی آن حضرت در قبا منزل گرفت، مردی خبر او را به ما رساند و من در آن هنگام بالای درخت خرمایم بودم و عمه‌ام پایین درخت نشسته بود. همینکه آن مرد خبر ورود پیامبر را گفت تکبیر گفتم. و چون عمه‌ام با شگفتی بر من اعتراض کرد، گفتم: او برادر موسی بن عمران و همکیش اوست. و عمه‌ام پرسید: این همان پیامبری است که به ما خبر داده‌اند در آخرالزمان می‌آید؟ گفتم: آری. آنگاه عمه‌ام نیز ایمان آورد.

وی در ادامه همین حدیث گوید: سپس خدمت پیامبر - ص - رسیدم و به آیین اسلام گرویدم و دوباره نزد خاندانم بازگشته آنها را به اسلام خواندم. اما مسلمانی خود را از یهود مخفی کردم.

سپس نزد پیامبر - ص - بازگشتم و عرض کردم: من مایلیم که شما مرا در یکی از اطقهای منزلت جا دهی و از چشم یهود نهانم بداری و سپس از آنها جویای من شوی و ببینی درباره من چه می‌گویند، چون اگر آنها از مسلمانی من آگاهی یابند، زبان به عیب من می‌کشایند.

رسول خدا - ص - پیشنهاد مرا پذیرفت. یهود خدمت آن حضرت آمدند و با وی در گفتگو شده از او سؤالاتی پرسیدند. سپس پیامبر - ص - از آنها پرسید: ابن سلام در میان شما چگونه مردی است؟ گفتند: او سید و سرور ما و علامه و دانای ماست.

من با شنیدن قضاوت آنها برون آمده گفتم: پس از خدا پروا کنید و آنچه را که محمد - ص - آورده بپذیرید به خدا سوگند شما نیک می دانید که او رسول خداست و در تورات نام و صفت او را مکتوب دیده اید. و بدانید که من به رسالت او گواهی می دهم و بدو ایمان می آورم و او را تصدیق می کنم.

یهودیان که متحیر مانده بودند، گفتند: تو دروغ می گویی، و زبان به طعن من گشادند.

از این پس مسلمانی خود و خانواده ام را عیان کردم و عمه ام نیز اسلام آورد.

دیگر از همین یهودیان دانشمند که مشرف به آیین اسلام شدند «مُخیرِیق» بوده است. مردی دانا و توانگر. وی تا روز جنگ احد همچنان به کیش یهود بود. اما در جنگ احد خود را به اردوگاه مسلمین رساند و در آن جنگ به شهادت رسید. نکته این که جنگ احد در روز شنبه واقع گردید. اما مخیرِیق با بی اعتنایی به این که شنبه در دین یهود چه جایگاهی دارد، خطاب به یهود گفت: ای یهودیان! شما بخوبی می دانید که وظیفه دارید محمد - ص - را یاری کنید. آنگاه خود سلاحش را برگرفت و آنقدر جنگید تا شهید شد.

تنی چند از یهودیان نیز به اسلام گرویدند، حال آن که در دل هنوز بر کیش خود بودند. اینان عبارت بودند از: سعد بن حنیف، نعمان بن اوفی، عثمان بن اوفی و زید بن لُصَیْت.

عده ای دیگر از آنها نیز بی آن که ذره ای به آیین پیغمبر - ص - تمایل نشان دهند، متعصبانه به کینه توزی و دشمنی با آن حضرت پرداختند که عبارتند از: ابویاسر بن اخطب، حُیَی بن اخطب؛ دو تن از کسانی که در عداوت با آن حضرت گوی سبقت را از همگنان خود ربوده بودند.

این در حالی است که پیش از مبعث، یهودیان با اوس و خزرج که گفتگو می کردند، خبر از بعثت پیامبری عرب می دادند و به آن مباحثات می کردند. معاذ بن جبل در همین خصوص به آنها می گوید: از خدا پروا کنید و مسلمان شوید. شما پیش از آن که محمد - ص - مبعوث شود و ما مشرک بودیم، خبر از بعثت او می دادید و اوصافش را برای ما باز می گفتید. اما یهودیان که در تعلل و تسویف، یدی طولاً و زبانی دراز داشتند، می گفتند: او چیزی را که ما می شناسیم نیاورده و او کسی نیست که ما اوصافش را برای شما می گفتیم.

مباحثات و مناظرات پیامبر - ص - با اصحاب ادیان و ارباب مذاهب آسمانی نیز، از جمله حوادثی بود که با توجه به فضای آزاد مدینه به پیغمبر - ص - امکان می داد تا پیام دعوت خویش را به آنها ابلاغ کند. گاه یهودیان و مسیحیان در مناظره تاب نمی آوردند و متشبث به راههای دیگر می شدند.

از جمله آورده اند که هیأتی شصت نفره از مسیحیان نجران که چهارده تن از سرانشان نیز در آن حضور داشتند به مدینه آمدند تا با حضرت پیغمبر - ص - مناظره کنند. آنها وارد مسجد پیامبر شدند رسول خدا در آن هنگام مشغول خواندن نماز عصر بود. مسیحیان را نیز وقت نیایش فرا رسید لذا برخاسته به سمت مشرق رو کردند تا نماز بگزارند. رسول الله - ص - به مسلمانان فرمود که اجازه دهند تا مسیحیان نماز بخوانند. پس از خواندن نماز آنها به مناظره و مجادله درباره مسیح و مادرش پرداختند. داستان گفتگوهای آنها در سوره آل عمران نازل شده است. آنها که حرفهای رسول خدا - ص - را انکار می کردند به پیشنهاد پیغمبر دعوت به مباحثه شدند. در قرآن چنین آمده است:

«تعالوا ندع أبنائنا وأبنائكم ونسائنا ونسائكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين.»

اما مسیحیان که ثابت قدمی پیامبر - ص - را در این دعوت دیدند و خود را شکست خورده می یافتند از مباحثه سرباز زدند و به آن حضرت عرضه داشتند که یکی از یاران خود را به عنوان حکم برای آنها روانه کند تا اموالشان را با صلاحدید او برای پیغمبر - ص - بفرستند. پیامبر نیز ابو عبیده را بدین مهم روانه داشت.

این صحنه شکوهمند در تاریخ اسلام به عنوان «روز مباحله» نامیده شده است. ناگفته نماند که مطابق نقل بسیاری از تواریخ و همچنین نویسندگان شیعه، پیامبر - ص - از میان فرزندان حسن و حسین - علیهما السلام - و از زنان، فاطمه دخترش و علی را نیز به عنوان «نفس» نامزد این حرکت بزرگ کرد و نجرانیان با شناسایی آنها دچار هراسی بزرگ شده از مباحله منصرف گشتند.

علاوه بر مناظراتی که به آنها اشارت رفت، مخالفان از راههای دیگری نیز وارد می شدند تا مگر در کار گسترش و رواج اسلام خلل وارد کنند. به عنوان مثال «شاس بن قیس» سالخورده ای که بر کفر خود همچنان پا بر جا مانده بود و به مسلمانان بسیار حسد میورزید، روزی بر عده ای از مردان اوسی و خزرج گذشت که در کنار هم و در فضایی دوستانه نشسته و گرم گفتگو بودند. این آلفت و دوستی آتش غضب را در نهاد شاس شعله‌ور ساخت و وی را یاد درگیریها و اختلافات این دو قبیله در ایام جاهلیت انداخت. لذا جوانی یهودی را دستور داد تا در جمع مردان اوس و خزرج بنشیند و خاطرات جنگ «بعثت» (جنگی که دوران جاهلیت میان اوس و خزرج اتفاق افتاده و به پیروزی اوس انجامیده بود و سران هر قبیله در آنها کشته شده بودند) را برای آنها تجدید کند. جوان اشعار و رجزهایی را که پهلوانان در آن جنگ خوانده بودند، خواند و مردان اوس و خزرج را به تحریک علیه یکدیگر واداشت. عاقبت آنها رودر روی هم ایستادند و زبان به منازعت و مُفاخرت گشودند و نهایتاً خواستار سلاح شدند تا به روی هم شمشیر بکشند. رسول خدا - ص - که از این فتنه آگاهی یافته بود، شتابان به سوی یاران خویش رفت و با بیان معجز نشان خود، مسلمین را مورد خطاب قرار داد و فرمود: مسلمانان! خدا را در نظر داشته باشید، آیا پس از آن که خداوند شما را به اسلام هدایت کرد و بر شما اکرام فرمود و بر روی جاهلیت خط بطلان کشید و از کفر نجاتتان بخشید و قلبهاتان را به هم پیوست و در حالی که هنوز من در میان شما زنده هستم، هنوز به خاطر مسأله ای که در جاهلیت رخ داده اینگونه به جان هم می افتید؟!

با شنیدن این بیانات همگان دریافتند که از شیطان فریب خورده و در دام حيله دشمنان گرفتار شده اند. لذا گریستند و روی یکدیگر را بوسیدند و از آنچه گذشته بود از یکدیگر عذر خواستند.

صفحات کُتب سیر و تراجم مشحون از این قبیل مناظرات و فتنه اندازیها از سوی یهود است که بطور اختصار، به پاره ای از آنها، که مهم تر بودند، اشارت رفت. حال که سخن به اینجا رسید بی مناسبت نیست تا درباره یکی از سرشناسان مدینه که در امر دعوت پیامبر - ص - از هیچ کارشکنی دریغ نوزیدند، توضیحاتی داده شود.

عبدالله بن ابی بن سلول، سرور مدنیان بود و همه به او احترام می گذاشتند. اوس و خزرج در حل اختلافات خود به او رجوع می کردند و حکم وی پذیرفته همه بود. اما با ورود پیامبر - ص - به مدینه رونق بازار عبدالله، به کساد گرایید. پیش از این قرار بود وی را به سمت فرمانروایی بر مدینه منصوب بدارند اما حالا ورق برگشته بود. عبدالله که گرایش روزافزون مدنیان را به اسلام می دید خود نیز علی رغم میل درونی اش، منافقانه، اسلام آورد اما در سینه، کینه پیامبر - ص - و اسلام را می پرورد.

این عبدالله، بارها در جنگ و صلح و هر جا که امکان می یافت ولو با رواج دادن شایعات و مطالب بی اساس، سعی می کرد بر پیامبر - ص - و اسلام ضربه وارد کند اما هر بار تلاش او ناکام می ماند و در نهایت کار، با سرافکنگی دنیا را وداع گف

تغییر قبله

بنابر نقل ابن هشام هیجده ماه از هجرت مبارک رسول الله - ص - به مدینه می گذشت که قبله مسلمین تغییر پیدا کرد. پیش از این مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند اما از این پس فرمان یافتند که به سوی کعبه و بیت الحرام به نماز ایستند.

گفته اند چون قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، یهود که احساس می کردند برگ برنده ای را از دست داده اند، نزد آن حضرت آمدند و علت تغییر قبله را جویا شدند و پرسیدند: تو که می گویی بر کیش ابراهیم هستی، از چه رو قبله ات را عوض کرده ای؟ اگر دوباره به سوی بیت المقدس نماز بگزاریم ما نیز از تو پیروی و تو را تصدیق می کنیم. داستان این سؤال و پرسش در قرآن کریم در سوره بقره چنین آمده است:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ، يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ الِى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»

تغییر قبله، در واقع یکی از مهم ترین حوادث تاریخ اسلام در مدینه قلمداد می شود

فرستادن سفرای اسلام به دربار پادشاهان

در ذی حجه سال ششم هجری، هنگامی که ریشه نهال اسلام، در زمین مدینه استحکام می گرفت و بر شاخ و برگ مبارک این درخت روز بروز اضافه می شد و میوه های شیرین آن یکی پس از دیگری کام پیامبر - ص - و اصحاب بزرگوارش را حلاوت می بخشید، پیامبر - ص - درصدد برآمد تا با ارسال سفیران خود به دربار شاهان و فرمانروایان کشورهای همجوار آنان را به دین خود بخواند و در جهت جهانی کردن پیام آیین خویش گامی بزرگ بردارد. چنانکه نوشته اند پیامبر - ص - پس از صلح حدیبیه اقدام به نامه نگاری و ارسال سفرای خود نمود.

پادشاهان و فرمانروایان، هر یک به گونه ای با نامه و نمایندگان حضرت رسول - ص - برخورد کردند. فی المثل مقوقس فرمانروای اسکندریه، حاطب بن ابی بلتعنه، نماینده پیامبر - ص - و کسانی را که همراه وی بودند، بسیار گرمی داشت و به نامه پیغمبر - ص - پاسخ مؤدبانه و گرم نوشت و کنیزی به نام جاریه را برای پیشکش به پیغمبر - ص - با آنها همراه ساخت که بعداً پیامبر با او ازدواج کرد.

همچنین پیامبر دحیه کلبی را به سوی هرقل فرمانروای روم فرستاد. قیصر روم به گرمی از سفیر آن حضرت استقبال کرد و به او صلح بخشید و جامه های گرانبها در بر او کرد.

عبدالله بن حذافه سهمی را نیز به دربار خسرو پرویز شاه ایران روانه فرمود. لیکن خسرو با گستاخی تمام نامه مبارک پیغمبر - ص - را پاره کرد و گفت: او که بنده من است چنین نامه ای به من می نگارد! رسول خدا - ص - چون از جسارت خسرو آگاه شد بر او نفرین کرد که حکومتش منقرض گردد. خسرو پرویز نیز به باذان والی خود بر یمن نامه ای نوشت تا دو نفر را روانه حجاز سازد تا محمد - ص - را دستگیر کنند و پیش او بیاورند! باذان پیرو دستور خسرو پرویز دو نفر را به مدینه فرستاد و پیامبر - ص - از طریق وحی به آن دو آگهی داد که شیرویه پسر خسرو، پدر را از تخت به زیر کشانده و به قتل رسانده است. این حادثه در دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری برابر با سال ۶۲۹ م. اتفاق افتاد.

همچنین سلیط بن عمرو عامری را به سوی هوذة الحنفی صاحب یمامه فرستاد و بنا به قولی شجاع بن وهب اسدی را به سوی حارث بن ابی شمر الغسانی شاه دمشق روانه فرمود و العلامین الحضرمین را به سوی منذر حاکم بحرین گسیل داشت. و عمرو بن عاص را به سوی فرمانروایان عمان فرستاد و حارث بن عمیر را به سوی دست نشانده هرقل بر بصری روانه کرد. همچنین آن حضرت نمایندگانی به سوی حاکمان یمن و برخی نقاط دیگر فرستاد. نجاشی و مسیلمه کذاب نیز از کسانی بودند که پیامبر - ص - به سوی آنها هم نمایندگانی فرستاد و پیامبر - ص - نجاشی، فرمانروای حبشه و مردمش را به اسلام دعوت کرد و از آنها خواست که مهمانانش را گرمی بدارند.

نامه هایی که پیامبر - ص - به فرمانروایان کشورهای و بلاد مختلف نگاشته هر کدام ویژگیهای خاصی دارند از میان این نامه ها بی مناسبت نمی بیند تا نامه رسول گرمی اسلام را به خسرو پرویز نقل کند. آن حضرت چنین نگاشته است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ ایران. درود بر آن که پیرو هدایت گردید و به خدا و فرستاده اش گروید. من تو را به دین خدای - عز و جل - فرا می خوانم.

من فرستاده خدا به سوی تمام جهانیانم تا آن را که زنده است بیم دهم و حجت را بر کافران تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان بمانی و اگر به دعوت من پشت کنی، گناه مجوس بر گردن تو است.

ابلاغ سوره برائت در سال نهم هجری

در سال نهم هجری، پیغمبر - ص - ابوبکر را به عنوان امیرالحاج بر مسلمانین تعیین فرمود تا مراسم حج را بجا آورد. این حج در حالی انجام می گرفت که مشرکان هم می توانستند آزادانه حج را مطابق آیین خود بجا آورند.

ابوبکر به همراه ۳۰۰ نفر از مسلمانان راهی سفر حج گردید. در همین اثنا سوره برائت نازل گردید که با صراحت به نقض پیمان میان رسول خدا - ص - و مشرکان فرمان داده بود. تا قبل از این طرفین پیمان بسته بودند که هیچ کس را از زیارت کعبه باز ندارند و در ماه حرام ذی حجه باعث ترس کسی نشوند. علاوه بر این پیامبر - ص - با برخی قبائل عرب پیمانهای موقتی نیز بسته بود که با نزول سوره برائت، آن پیمانها تماماً نقض می گشت.

چون سوره برائت نازل شد، به آن حضرت عرضه داشتند: کاش این سوره را به ابوبکر می رساندی تا بر مردم در حج ابلاغ کند؟ اما آن حضرت پاسخ داد: این سوره را فقط باید کسی از اهل بیت خودم به مردم ابلاغ نماید. آنگاه علی بن ابوطالب - ع - را فرا خواند و به او فرمود: این سوره را بگیر و در «یوم النحر» هنگامی که همگان در منا گرد می آیند بر آنها بخوان. از این پس باید همه بدانند که هیچ کافر به بهشت داخل نگردد و بعد از امسال هیچ مشرکی نمی تواند برای گزاردن حج به مکه بیاید و کسی نباید برهنه طواف کند و هر که را با پیامبر عهد و پیمانی است آن پیمان تا مدت قرار داد شده، به قوت خود باقی است.

علی - ع - متعاقب فرمان پیغمبر - ص - بر غضباء، شتر رسول خدا - ص - سوار شد و خود را در راه به ابوبکر رساند. ابوبکر با دیدن علی - ع - پرسید: تو امیری یا مأمور؟ علی فرمود: مأمورم. در مکه ابوبکر با مسلمانین حج بجا آورد و چون «یوم النحر» فرا رسید، علی - ع - به پا خاست و فرمانهای پیامبر - ص - را بر مردم ابلاغ کرد و مطابق فرموده خدا، چهار ماه به مشرکان مهلت داد تا خود را به مامن و بلاد خویش رسانند و تأکید کرد کسانی که با پیغمبر - ص - عهد و پیمانی دارند آن عهد و پیمان تا مدت تعیین شده بقوت خود باقی است.

از آن سال به بعد دیگر نه مشرکی به حج آمد و نه کسی برهنه به طواف کعبه رفت.

گروشی عمومی به اسلام

از این پس، مردم و قبائل عرب به مسلمانی گردن نهادند و هر قبیله گاه جمعی و گاه با اعزام نمایندگان خود به پیشگاه رسول خاتم - ص - دین اسلام را می پذیرفتند. پیامبر - ص - نیز با اختصاص دادن جا و مکان به آنها و پذیرایی از هیأتها می کوشید تا اصول آیین اسلام را بر آنها عرضه بدارد و آنها را از صمیم دل به دین اسلام علاقه مند و پای بند کند.

گاه بزرگان و سران این هیأتها با حضرت به بحث و مناظره می پرداختند و حضرت با صبر و حوصله و بردباری مثال زدنی خویش به پرسشهای آنها پاسخ می گفت و جسارتهای آنها را تحمل می کرد و به ارشاد آنها می پرداخت.

برخی که از قریحه شاعری نیز برخوردار بودند، به مناسبت حال اشعار و ابیاتی می سرودند، بطوری که می توان از اشعار سروده شده در این صحنه ها، کتابی در خور فراهم نمود. گاه نیز میان شاعران اعزامی با هیأتها و شعرای مسلمان نظیر «حسان بن ثابت»

مناظرات شعر با شکوهی رخ می داد و سخنوران مسلمان با استفاده از بهترین تعبیرات ادبی، به دفاع از اصول و ارزشهای دین حنیف اسلام می پرداختند و گونه ای متعالی از شعر و ادب متعهد و جهت دار را در جریده روزگار به ثبت رسانده اند.

از جمله نوشته اند وقتی «وَفَد تَمِیم» خدمت پیامبر - ص - شرفیاب شدند «زبرقان بن بدر» شاعر آنها با کسب اجازه از پیامبر - ص - چکامه اش را خواند. یکی از ابیاتی که وی سروده بود چنین بود:

نحن الکرام فلا حی یعادلنا منّا الملوک و فینا تنضب البیع

حسان در آن هنگام حضور نداشت، لذا پیامبر - ص - کسی را سراغ او فرستاد و چون حسان حاضر شد به فرمان پیامبر - ص - در مقام پاسخگویی به اشعار زبرقان ایستاد و قصیده‌ای شورانگیز انشاد کرد که چند بیت از آن چنین است:

انّ الذوائب من فھر و اخوتهم قد بیّنوا سنة للناس تتبع

یرضی بهم کلّ من سریرته تقوی الاله وکل الخیر یصطنع

قوم اذا حاربوا ضرّوا عدوّهم أو حاولوا النفع فی أشیاعهم نفعوا

اکرم بقوم رسول الله شیعتهم اذا تفرقت الأهواء والشیع

پس از آن که حسان چکامه خود را به پایان رساند یکی از بزرگان تمیم گفت: همه چیز برای این مرد (محمد) فراهم است، خطیبش از خطیب ما زبان آرتز و شاعرش از شاعر ما سخنورتر و صدایشان از صدای ما رساتر است. آنگاه اسلام آوردند.

علاوه بر وفد تمیم، وفد عامرین، وفد سعد بن بکر، وفد عبدالقیس، وفد طی، وفد بنی حنیفه، وفد مراد، وفد زبید، وفد کنده، وفد همدان، وفد مزینه، وفد نجران، وفد دوس، وفد طارق بن عبدالله، وفد تجیب، و دهها هیأت دیگر به خدمت رسول گرامی اسلام - ص - شرفیاب شدند و به دست مبارکش اسلام آوردند.

تاریخ نگاران مسلمان این سال را به خاطر کثرت هیأت‌هایی که برای گرایش به اسلام به مدینه می آمدند «سنه الوفود» نام نهاده اند. بدین ترتیب شبه جزیره عربستان رفته رفته به آیین اسلام گردن نهادند و شعاع دایره اسلام رو به گسترش رفت و وعده الهی تحقق یافت که: «اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انّه کان تواباً».

پیامبر - ص - در سوگ ابراهیم

روز سه شنبه دهم ربیع الأول سال نهم هجری مطابق با سال ۶۲۱ م. شاهد وفات ابراهیم پسر رسول خدا بود. ابراهیم از ماریه قبطیه به دنیا آمده بود و به هنگام وفات هیجده ماه داشت. وی را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. بطور اتفاق، در همان روز خورشید گرفت و مردم بین خود گفتند که خورشید به خاطر مرگ ابراهیم گرفته است. اما رهبر آزاده اسلام با آن که در کمال اندوه و اوج ناراحتی بود فوراً جلو این خرافه را گرفت و با کلام دلنشین خود فرمود: خورشید و ماه دو نشان از نشانه‌های خدایند که برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرند.

به این ترتیب آن حضرت مردم را برای خدا، و نه برای خود، تربیت می کرد و هر لحظه از زندگی می کوشید از آن خدا باشد.

در ماه شعبان همین سال یکی از دختران پیغمبر - ص - به نام «ام کلثوم» نیز شربت مرگ را نوشید و چشم از جهان فرو بست.

پیامبر در سال نهم هجری همچنین عده‌ای از یاران خود را به عنوان عمال صدقات به سوی نقاطی که مردمانش قبول اسلام کرده بودند روانه فرمود.

پی نوشتها:

1- «بیس و القرآن الحکیم ... فأغشیناهم فهم لا یُصرون».

2- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۵

3- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶

